

مرگ فرزند

فاجعه هفته گذشته در بغلان همه مردم افغانستان را شدیداً تکان داده و به سوگواری نشاند، نه برای اینکه چند تن وکلای بی سر و پا از پا درآمدند بلکه بخاطر تلفات جانی و غیر ضروری مردمان بیگناه و خاصاً اطفال معصوم مردم آن ولا که بیجهت از درس و مکتب و دامن گرم فامیل کشیده شدند و اجباراً برای پذیرائی اشخاصی صف بستند که اصلاً لیاقت این پذیرائی را هم نداشتند.

من این مرثیه را که میرزا عبدالقادر (بیدل) شاعر دری سرای بی همتا در مرگ یگانه فرزندش با خون دل رقم زده است، به همه مادران و پدران ایکه در این فاجعه، جگر گوشه های شانرا از دست داده اند تقدیم میکنم که امیدوارم مرهمی باشد بر زخم های التیام ناپذیر شان.

هیئات چه برق پرفشان رفت
کآشوب قیامت به جان رفت
گر تابی بود و گر توان رفت
طفلم زین کهنه خاکدان رفت
بازی بازی به آسمان رفت

این عبرت تازه کم کسی دید
دیدن ها چیست، بلکه نشنید
برقی به خیال چشم مالید
مژگان لغزید و اشک غلتید
تا جست ز عالمی نشان رفت

آهویی غریبی از نظر جست
کز هربین موی من شرر جست
چون رنگ زچهره بی خبر جست
این آهی بود کز جگر جست
یا تیری بود کز کمان رفت

زین فتنه نه در انجمن جنون شد
هر نغمه نبود رهنمون شد
(مینا) زگریه سرنگون شد(1)
ساغر بدرید جیب خون شد
(چینی) نالید و موکنان رفت(2)

عمری به هوس دچار بودم
می نا زده، در خمار بودم
زندانی انتظار بودم
زان جلوه که بی قرار بودم
نا آمده در نظر همان رفت

از فرصت دور نا تمامش
نی گردشی آفرید جامش
نی راه سحر گرفت شامش
زین بیش چه گویم از خرامش
حرف دل بود بر زبان رفت

تا شوخی او ترانه ای داشت
برق نفسم زبانه ای داشت
ویرانه خیال خانه ای داشت
سرگرمی دل بهانه ای داشت
آتش افسرد چون دُخان رفت

می دیدم گل نگاه گم شد
می کردم سیر راه گم شد
شب ماند و فروغ ماه گم شد
درد دیده چو بودم آه گم شد
در سینه چه داشتم که آن رفت

فریاد کنم ، زبان لالم
پرواز کجاست سوخت بالم
پر عاجز و لخت و تیره حالم
در خاک فروم بنالم
جائی دگر نمی توان رفت

آه از شکری که گاه گفتار
میریخت از آن لب شکر بار
اکنون همه تلخ شد به یکبار
بلبل توهم این خروش بردار
کز باغ و بهار طوطیان رفت

هر گه دو قدم خرام میکاشت
از انگشت من عصا بکف داشت
یارب علم چه وحشت افراشت
دست از دستم چگونه برداشت
بی من به ره عدم چسان رفت؟

شوخی ها داشت در بر من
می زد قدمی برابر من
ای الفت ، خاک بر سر من
من ماندم و ناز پرور من
تنها به جهان جاودان رفت

بُردند طراوت بقایم دادند غبار بر هوایم
مکتوب سحر کجا گشایم جز آه دیگر چه وا نمایم
آنینه شبنم از میان رفت
زان (لیلی) نازنین شمایل (بیدل) به فسون یأس مگسل
بشتاب که دور نیست منزل شاید نگذشته باشد از دل
کز پیش نظر همین زمان رفت

- (1) بگمان اغلب (مینا) نام همسر بیدل بوده است
- (2) (چینی) نام دختر جوانی بوده که از فرزند بیدل نگهداری میکرده است
- (3) به احتمال زیاد (لیلی) نام فرزند بیدل بوده که در طفولیت از جهان رفته است.